

کند تا حقیقت را بفهمد اما با هیچ کدام از آن دو پیرنگ همراه نیست. برنده نهایی این میز انسن در نهایت قاضی است چون قاعدتاً او است که همه چیز را آشکار می کند و برای همین است که قاضی قهرمان می شود.

اما در مورد بعضی از این پرونده‌ها واقعاً به نظر می‌رسد ماجرا خیلی ساده و خطی است.

در این موارد، سعی می‌کردیم با درک روان‌شناسی نقش و با درک موقعیت، به آن خرده پیرنگ‌ها بی‌اضافه کنیم. مثلاً به این فکر می‌کردیم که آن مرد وقتی با راکت بدمبنتون به سر سگ می‌زد چه موقعیتی داشت یا آن زن در این لحظه چه شرایطی داشت و بر اساس آن موقعیت‌هایی درست می‌کردیم.

یکی از ایده‌هایی هم که به نظر من مؤثر بوده، ایجاد پیش‌داوری در مخاطب است. حتی ممکن است بتوانیم حدس بزنیم که آن پیش‌داوری قرار است نقض شود. ولی همین روند نقض شدن برای ما جذاب می‌شود. مثلاً در پرونده دو پیرمردی که یکی از طرفین بازیگر است، قاضی جوری با او گرم می‌گیرد که فکر می‌کنیم نکند این پیش‌داوری مثبت روی رأی قاضی تأثیر بگذارد. دنبال کردن این که چطور قرار است این پیش‌داوری نقض یا کنترل شود از جذابیت‌های سریال است.

من همه ابعاد سینمای هالیوود را دوست ندارم اما یکی از نکاتش را خیلی دوست دارم. فیلم‌های هالیوودی دو لذت در مخاطب خلق می‌کنند و به خاطر همین دو لذت است که سینمای هالیوود این قدر بزرگ می‌شود و همه مردم دنیا، با هر فرهنگی، فیلم‌هایش را می‌بینند. لذت اول، «لذت آرام» نام دارد. این لذت بر اساس فرآیندی شکل می‌گیرد که خودشان Processing Fluency می‌نامند. ترجمه‌اش می‌شود روان‌پردازش بودن یا به بیان ساده همه فهم بودن. آن‌ها اصل داستان‌گویی را در همه فهم بودن می‌بینند. ادگار آلن پو جمله مشهوری دارد با این مضمون که داستان واقعی، داستانی است که بتوانی آن را در یک نشست دوستانه طی یک ربع تعریف کنی و همه آن را بفهمند.

جالب است که در ایران این فرآیند برعکس شده است!

دقیقاً. این همه فهم بودن لذت آرام پدید می‌آورد. اما من اگر به لذت آرام بسنده کنم، حتماً از جایی به بعد مخاطب را از دست می‌دهم. چیزی که سینمای هالیوود به لذت آرام اضافه می‌کند، «لذت شناختی» یا کار شناختی (Cognitive Work) نام دارد که خود هالیوودی‌ها آن را «لذت نشاط آور» هم می‌نامند. لذت شناختی یعنی مخاطب در آن روان‌پردازش بودن باید بعضی جاها غافلگیر شود. به بیان دیگر با ترکیب این دو لذت،



وقتی کار پژوهش «آقای قاضی» را حدود یک سال و نیم پیش شروع کردیم، متوجه شدیم که فضای فیلمنامه‌نویسی در ایران اساساً این سوزها را نمی‌فهمد. به سوزهای قضایی باید از زاویه‌ای تازه نگاه کنیم تا بتوانیم جذابیتش را درک کنیم. در فضای فیلمنامه‌نویسی مان جنایی‌نویسی را خوب می‌فهمیم. اما تجربه کار روی موضوعات قضایی وجود نداشت

درستی داشته باشیم. اگر یک دزد به خانه شما بیاید و شما او را بگیرد، پرونده‌ات حقوقی می‌شود. اما اگر یکی هم توی گوش دزد بخوابانی پرونده‌ات می‌شود کیفری. دادگاه‌های ما یا حقوقی‌اند یا کیفری. پس باید انتخاب می‌کردیم. اگر پرونده‌های کیفری را انتخاب کنیم باید فضای دادگاه را کیفری بچینیم. در همین بخش مشکل داشتیم. درام با همان خواباندن توی گوش طرف مقابل ایجاد می‌شود اما از همان روز اول، فیلمنامه‌نویسانی که با آن‌ها مشورت می‌کردیم مدام به ما توصیه می‌کردند که احتیاط کنیم و می‌گفتند با شرایطی که وجود دارد سراغ خیلی از این پرونده‌ها نمی‌شود رفت. خلاصه در این مسیر در دادگاه‌های زیادی حضور پیدا کردم و دیدم همین موضوعات ساده، چقدر بالا و پایین دراماتیک دارند و چقدر می‌شود روان‌شناسی و خرده‌فرهنگ‌ها را واردش کرد. اولین شأن قاضی، باز پرس است یعنی شأن کار آگاهی دارد. در موردی مثل همان سگی که به یک نفر حمله کرد، قاضی با هوشمندی‌اش مدام دارد درام خلق می‌کند. مثلاً می‌پرسد در آن پارک سگ دیگری هم بود یا نه. از این سؤال می‌خواهد به این جا برسد که شاید این مرد با آن خانواده مشکل داشته یا ماجرای دیگری در میان بوده است. قاضی باید تمام احتمالات را در مورد ارتباطات این افراد بررسی کند. همین جزئیات، جذابیتی کار آگاهی به قاضی می‌بخشد. در طول تحقیق فهمیدم که جذابیت این پرونده‌ها به همین مسائل است و خرده‌فرهنگ‌هایی هم که در دل جامعه وجود دارد و جامعه ناغافل دارد آن‌ها را تکرار می‌کند، به همین شکل وارد درام می‌شود.

یعنی می‌گوییم حتی اگر بتوانیم در کلیت حدس بزنیم که حق با کدام طرف است این جذابیت از طریق جزئیات ایجاد می‌شود؟

یکی از اتفاقاتی که هنگام کار روی «آقای قاضی» فهمیدیم و به نظر من شاید باعث شود که «آقای قاضی» در درام‌نویسی قضایی نقطه مهمی باشد، این است که سبک قضایی‌نویسی سبکی است که در آن دو طرف دعوا را داریم و هر کدام دارند پیرنگ‌های خود را پیش می‌برند. یعنی تو در دادگاه با دو پیرنگ طرفی که همزمان دارند رشد می‌کنند؛ یکی دارد پیرنگ حقیقت را پیش می‌برد و دیگری پیرنگ دروغ را. اما تو این را نمی‌دانی. نقش قاضی در این میان کاملاً نقش ضد پیرنگ است. جذابیت اساسی این است که قاضی نه می‌تواند حرف این را ببیزد و نه حرف آن را؛ و باید پیرنگ خود را پیش ببرد. فهمیدن این نکته از نظر درام‌نویسی مهم است که ما داریم در مثلی درام‌نویسی می‌کنیم که دو پیرنگ مدام دارند خود را رشد می‌دهند و ضد پیرنگ قاضی در این میان سعی می‌کند با هر دو پیرنگ همراهی

